

تجربه

در کنار نگار

چگونه توانستم مشکل ارتباط نامطلوب دانش آموز نوجوان با جنس مخالف را حل کنم

کلثوم نادری، کارشناس ارشد مشاوره، مشاور مدرسه، استان ایلام، شهرستان دهلران

تجربه حاضر در مورد دانش آموز نوجوان ۱۲ ساله‌ای به نام نگار است که بعد از دوستی با جنس مخالف و در پی بی‌اخلاقی، بی‌حرمتی و اخاذی او، دچار ناراحتی شد و آرامشش بر هم خورد. طی جلسات متعدد مشاوره سعی کردم در کنارش باشم و راهکارهای لازم را برای آرام‌سازی و رفع مشکل ارائه دهم؛ اقداماتی از قبیل برگزاری مستمر جلسات مشاوره، همدلی و ایجاد اعتماد و اطمینان که در کنار او هستیم، صحبت با اولیای دانش آموز و در نهایت طرح شکایت قانونی و رفع نهایی مشکل.

کلیدواژه‌ها: نوجوان، دانش آموز، جنس مخالف



مقدمه

نوجوانی دوره رشدی مهمی است که با فرایند شکل‌گیری هویت همراه است، چرا که هویت‌یابی در این سن شروع می‌شود و با تغییرات هورمونی و فرایندهای رشد نوجوانان دچار مشکلاتی با خانواده و جامعه می‌شود. این دوره سنی نوجوانی برای خانواده‌ها نگران‌کننده است و با توجه به وضعیت فعلی نوجوانان، ممکن است دچار ارتباط‌های عاطفی با جنس مخالف شوند. موضوع مهم در این زمینه، نحوه برخورد خانواده با نوجوان است (سازمان بهداشت جهانی، ۱۳۹۰). مسائل خانواده و نوجوانان در جامعه ما حساسیت زیادی دارد، زیرا خانواده عامل اساسی حفظ سلامت جامعه محسوب می‌شود. علاوه بر این، خانواده به‌عنوان واحدی زیستی اجتماعی در جهت تربیت و پرورش ابعاد روحی‌روانی و رشد عاطفی مطلوب اعضای جدید جامعه (کودکان و نوجوانان) نقشی اساسی ایفا می‌کند (خواجانه‌نوری، بیژن و دهقانی، رودابه، ۱۳۹۵).

شرح تجربه

مراجعه و مشکل خود را این‌گونه شرح داد: «چند وقتی است با پسری به‌قصد دوستی آشنا شده‌ام. چند جلسه بعد از آشنایی و دوستی و انواع قول و قرارهای فریبنده، به بهانه دیدن من و اعضای خانواده‌ام، مرا به خلوتی کشاند و به زور و اجبار، از خلوت من اقدام به عکس و فیلم‌برداری کرد. نگرانی، اصرار، عجز و فریادهای من به‌جایی نرسید. از آن روز به بعد همه حرف‌های عاشقانه‌اش به تهدید تبدیل شدند. تهدید از سوی پسری که

در سال تحصیلی ۹۹-۹۸، این‌جانب با سمت مشاور مدرسه مشغول به کار شدم. در یکی از روزهای ابتدایی سال تحصیلی، در صف صبحگاه دانش‌آموزی، طی صحبت‌هایی، خودم را به‌عنوان مشاور معرفی کردم و شرحی از وظایفم را خدمت دانش‌آموزان ارائه دادم. در اولین زنگ تفریح، دانش‌آموزی به اسم نگار، تک‌فرزند، ۱۲ ساله، پایه هفتمی، به دفتر مشاوره



همکاری کند و با مادرش صحبت کند، اتفاق‌های خوبی خواهند افتاد.

جلسه سوم یا چهارم متوجه شدم مراجع تمایل دارد با مادرش صحبت کند، اما نمی‌تواند. یعنی از واکنش‌های احتمالی مادرش می‌ترسد. این بار هم راهکارهای لازم را ارائه دادم؛ اینکه لزومی ندارد در همان جلسه اول همه ماجرا را شرح دهد. می‌تواند به صورت کلی از وجود این ارتباط صحبت کند و مرحله به مرحله مادرش را برای شنیدن کامل ماجرا و پذیرش آن آماده کند.

و راهکار دیگر اینکه: بعد از صحبت نگار با خانواده، از مادرش دعوت کردم به دفتر مشاوره بیاید و این بار گروه سه نفری (من، نگار و مادرش) به کمک همدیگر برای حل مشکل تلاش کنیم. جلسات بعد در حالی برگزار شدند که بنا به ضرورت موضوع و دعوت من، پای مادر نگار هم به دفتر مشاوره باز شد و جلسات مشاوره با اطلاع و حضور وی ادامه یافتند. در اولین دیدار و جلسه با مادر نگار، به عنوان مشاور سعی کردم از دوران پرچالش نوجوانی، خصوصیات نوجوانان و مخاطراتی که نوجوانان دارند برای وی صحبت و او را برای پذیرش موضوع آماده کنم. به صحبت‌های پر از دل‌شوره و نگرانی وی گوش دادم و در ادامه، به صورت کلی، صحبت‌های نگار را تأیید کردم، نکاتی را برای آرام‌سازی ارائه دادم و تأکید کردم در این شرایط بهتر است در کنار نگار باشیم، نه در مقابلش.

بعد از جلسات متعدد، مادر نگار هم به گروه دونفره من و نگار برای کمک کردن ملحق شد و مصرا نه درخواست کرد که مشکل حل شود. من در جلساتی که با مادر نگار داشتم، متوجه شدم او برای رفع مشکل، راه‌هایی غیرمنطقی و غیراصولی را در نظر گرفته است که به ضرر نگار و خانواده‌اش تمام می‌شد؛ راهکارهایی مانند: کشاندن پسر به جای خلوت و سرقت تلفن همراهش، که حاوی عکس و فیلم بود، یا کتک زدن و انتقام گرفتن و... در عین حال، با پیشنهاد من مبنی بر «طرح شکایت قانونی از طرف» به جد مخالف بود و ملاحظات محلی، منطقه‌ای و ترس از آبرو را مطرح می‌کرد.

روزها گذشتند و جلسات مشاوره متعدد برگزار شدند، اما صورت مسئله کماکان وجود داشت. خانواده مراجع از ترس ملاحظات اخلاقی و تابوها نتوانستند، یعنی نمی‌خواستند کاری انجام دهند. از طرف دیگر، چهره نگران و مضطرب نگار و اینکه تهدیدها برقرارند، آرامش را از وی گرفته بود و مرا مصمم کرد برای حل مشکل اقدامی انجام دهم. از این مرحله به بعد، تجربه مشاوره‌ای‌ام را مطرح می‌کنم!

در اولین اقدام، طی نامه‌ای کاملاً محرمانه به دادستان

دیگر هیچ اعتمادی به وی نداشتم و دوستی‌ام با او به تنفر و به چالش تبدیل شده بود. او هر روز تلفنی مرا تهدید می‌کرد و من هر بار از ترس تهدیدها و یخ‌شدن عکس و فیلم، مجبور بودم به خواسته‌اش تن و رابطه را ادامه دهم. از طرف دیگر نمی‌توانستم موضوع را با خانواده و مادرم مطرح کنم، چرا که از عواقب و برخوردهای احتمالی خانواده می‌ترسیدم و الان آمده‌ام تا شما کمک کنید...»

بعد از گوش دادن و شنیدن کامل صحبت‌های مراجع، با وی همدلی کردم و به او اطمینان و آرامش دادم که در کنارش هستم و تا جایی که امکان دارد و با کمک همدیگر، برای کم‌شدن یا رفع مشکلش و اینکه بهترین راهکار را ارائه دهیم، تلاش کنیم. در گام اول اقدامات، به عنوان مشاور، از مراجع خواستم نسبت به تهدیدهای آن پسر بی‌اعتنا شود و تا جایی که امکان دارد، با وی حرف نزند، به خواسته‌هایش تن ندهد و رابطه را قطع کند. در گام دوم، از او خواستم ضمن ذخیره پیام‌های موجود در تلفن همراهش که بین وی و آن فرد رد و بدل شده بود، هرگونه راه ارتباطی اعم از شماره تلفن، صفحه مجازی و صفحه اینستاگرام طرف را حذف کند و در فهرست سیاه مجازی قرار دهد. به وی اطمینان دادم که نگران نباشد و از تهدیدها نترسد، چون با توجه به تجربه‌ام از مشکلات مشابه مراجع‌انم، احتمالاً این تهدید عملی نخواهد شد؛ چون پای خود طرف هم در میان است.

جلسه اول مشاوره به صورت کلی، با ارائه این دو راهکار به مراجع، در حالی پایان یافت که مراجع احساس سبکی و آرامش خاصی پیدا کرده بود. این را هم از چهره (احساس رضایت) و هم از صحبت‌هایش متوجه شدم.

جلسه دوم مشاوره یک هفته بعد برگزار شد. دو راهکاری را که ارائه داده بودم انجام داد، ولی اذعان می‌کرد طرف دست‌بردار نیست و این بار در مسیر مدرسه به خانه و برعکس با وی هم‌قدم و هم‌صحبت شده است. باز همان تهدیدها و حرف‌ها را در برنامه داشت، ولی نگار به خواسته‌ها و تهدیدهای وی بی‌اعتنا بود و این برای مراجع و من مشاور موفقیت محسوب می‌شد. جسارتش را تحسین کردم و گفتم: «آفرین که بی‌اعتنا بودی و به خواسته‌اش اهمیت ندادی. این یک هفته چه اتفاقی افتاد؟ آیا فیلم و عکسی پخش کرد؟ ادامه بده. تو موفق می‌شوی.»

در جلسه دوم سعی کردم به نگار کمک کنم موضوع را با خانواده و به خصوص مادرش مطرح کند. با مقاومت شدید وی مواجه شدم، اما دست از تلاش برنداشتم. با توجه به اهمیت موضوع، سعی کردم جلسات مشاوره فردی را به طور مرتب برگزار و قدم به قدم به مراجع کمک کنم. به او اطمینان دادم که اگر

قانونی لازم، کلیه آثار جرم، عکس‌ها و فیلم‌ها از تلفنش امحا شدند. گزارش آن به صورت محرمانه واصل شد.

به این ترتیب، به لطف پروردگار و اندک دانشم در حرفه مشاوره و مددکاری، توانستم مشکل دانش‌آموزم را حل و آرامش را به زندگی وی بازگردانم.

جلسه مشاوره‌ام با نگار در حالی پایان یافت و پرونده را بستم که هم خوش حال بودم، زیرا مشکلی حل شده بود و هم نگران بودم؛ نگران دختران نوجوان مشابه و نگارهای مظلومی که احتمالاً همچنان وجود دارند! اینان غرق در قصه‌ها و غصه‌های بی‌شمارند و در گذر از جامعه سنتی به جامعه نوین، قربانی و به سکوت مرگبار واداشته شده‌اند. آنچه بیشتر ذهن مرا به خود مشغول می‌کند، این است که چقدر برای نزدیک شدن و معرفی خود به عنوان مشاور به دانش‌آموزان نوجوان موفق بوده‌ام؟! آیا آن‌ها مرا به عنوان مشاور پیدا می‌کنند؟! آیا من می‌توانم آن‌ها را پیدا می‌کنم?!...

پیشنهادها

۱. تشکیل دوره‌های آموزش مددکاری اجتماعی و خدمات یاورانه برای مشاوران.
۲. آشنایی مشاوران با اداره‌ها، سازمان‌ها، نهادها، ان‌جی‌او‌های مردم‌نهاد و مؤسسه‌های خیریه برای ارائه کمک با کیفیت‌تر به مراجعان.
۳. تشکیل کارگاه آموزشی مهارت ارتباطی والدین با فرزندان نوجوان.
۴. اختصاص تمام ساعات موظف مشاوران در مدرسه، برای رسیدگی بهتر به مشکلات دانش‌آموزان.

پی‌نوشت‌ها

1. WHO
2. NGO

منابع

۱. سازمان بهداشت جهانی (۱۳۹۰). برنامه آموزش مهارت‌های زندگی، ترجمه ربیبه نوری قاسم‌آبادی و شهرام محمدخانی. انتشارات معاونت پیشگیری سازمان بهزیستی. تهران
۲. بیژن خواجه‌نسوری و رودابه دهفانی (۱۳۹۵). مشکلات نوجوانان و ارتباط آن با نهاد خانواده: مورد مطالعه: رابطه تعارضات والدینی و سلامت روان نوجوانان، دو فصلنامه جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی.

شهرستان مدنظر و بدون اینکه اسمی از دانش‌آموزم ببرم، از فرد مزاحم شکایت کردم. به دادستان نامه‌ای نوشتم با این مضمون که: «پسری... ساله با شماره تلفن مشخص و حساب اینستاگرام مشخص، با طرح دوستی، برای دختر نوجوان ۱۲ ساله‌ای مزاحمت ایجاد کرده و با آزار، اذیت و هتک حرمت، عکس و فیلم گرفته و از آن‌ها برای تهدید و اخاذی استفاده کرده است. بعد هم تقاضای رسیدگی کردم.»

تنها چند روز بعد از تقدیم‌نامه به دادستان، طی عملیاتی، فرد مذکور دستگیر شد. در اولین بازجویی‌ها به رفتار و اعمال نادرست خود اعتراف کرد و ضمن ابراز ندامت و دادن تعهدات

محدودیت‌ها

به خاطر پایبندی به اصل رازداری حرفه‌ای و حفظ حریم مراجع، نتوانستم از هم‌فکری و همکاری اولیای مدرسه استفاده کنم.